

## پاسخ به پرسش‌ها و شبهات منتخب\*

### اشاره

فصلنامه پاسخ با توجه به رسالت مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه) یک بخش از نشریه را به درج تعدادی از پرسش‌ها و شبهات مطرح در موضوعات مختلف که در گروه‌های علمی این مرکز بررسی و پاسخ داده شده اختصاص می‌دهد. در این بخش به اختصار حاصل برخی از این پژوهش‌ها برای استفاده پژوهشگران محترم و مخاطبان عزیز نشریه پاسخ ارائه می‌گردد.

### تاریخچه و عقاید فرقه اباضیه

#### پرسش اول. فرقه اباضیه چگونه به وجود آمد و عقاید آن چیست؟

پس از اینکه نتیجه جنگ صفین به حکمیت و داوری کشیده شد، گروهی که خودشان حکمیت را بر امام علی علیه السلام تحمیل کرده بودند، نسبت به آن معترض شده و از اردوی امام علی علیه السلام کنار رفتند. این گروه به خاطر اینکه علیه امام و خلیفه وقت خروج کردند به خوارج مشهور شدند. و به خاطر این باور که «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ یعنی فرمانی جز فرمان خدا نیست به «محکمه اولی»؛ یعنی داوری خواهان نخست معروف شدند. خوارج می‌گفتند که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله لازم نیست عرب و از قبیله قریش باشد، بلکه خلافت غیرعرب و حتی غلامان را نیز جایز می‌دانستند، به شرط آنکه او شخصی باتقوا، شمشیرزن و عادل باشد. حتی

---

\*. گروهی از پژوهشگران مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)، گروه ادیان.

برخی از شعبه‌های این گروه مانند شیبیه در خلافت، فرقی میان زن و مرد نمی‌گذاشتند و امامت زنان را جایز می‌شمردند.

گروه خوارج در طول تاریخ تبدیل به بیست فرقه شدند. یکی از این فرقه‌ها، فرقه اباضیه، پیروان عبدالله بن اباض تمیمی خارجی است.

پیدایش فرقه اباضیه به زمانی برمی‌گردد که عبدالله بن اباض از خوارج افراطی کناره گرفت و راه اعتدال را برگزید.

ابوبلال مرداس بن اُدیه تمیمی از پیشوایان نخستین این فرقه بود که در سال ۶۲ هجری قمری کشته شد. پس از او عبدالله بن اباض ریاست این فرقه را به دست گرفت. وی در سال ۶۵ هجری قمری به کلی از خوارج ازرقی، منسوب به نافع بن ازرق جدا شد.

ازارقه فرقه‌ای از خوارج بودند که مخالفان خویش از اهل قبله را، مشرک دانسته و هر که به مذهب ایشان در نمی‌آمد، خون، زن و فرزندانش را مباح می‌دانستند.

عبدالله بن اباض پس از جدا شدن از ازارقه در بصره بر ضد زبیریان خروج کرد و چون مردی فقیه بود در منابع اباضیه او را امام اهل التحقیق، امام القوم و امام المسلمین خوانده‌اند. سبب اعتدال عبدالله بن اباض ظاهراً سازش او با عبدالملک بن مروان خلیفه اموی و همراهی با وی بر ضد عبدالله بن زبیر بود. سیاستی را که عبدالله بن اباض در برابر خلفای اموی در پیش گرفت، جانشین وی «ابوالشعشاء» جابر بن ازدی آن را ادامه داد. جابر که از عمان بود، با حجاج بن یوسف ثقفی روابطی دوستانه داشت، ولی این حسن رابطه دیری نپایید و حجاج به کشتن اباضیه در کنار سایر خوارج اقدام نمود، و در زمان او بیشتر بزرگان اباضی به عمان تبعید شدند. جابر شاگردی داشت، به نام ابو عبیده مسلم بن کریمه تمیمی که از دانشمندان و عالمان آن فرقه به شمار می‌رفت. او پس از استادش به ریاست اباضیه رسید. پس از سقوط بنی‌امیه و روی کار آمدن عباسیان، منصور دوانیقی مدتی نسبت به اباضیان نظر مساعد داشت. بعد از مرگ ابو عبیده، انحطاط طایفه اباضیه در بصره آغاز شد.

از پایان قرن اول هجری خوارج عمان رنگ اباضی پیدا کردند و عامل مؤثر آن تبعید اباضیان به عمان در زمان حجاج بن یوسف بوده است. در عصر حاضر مذهب اباضی کیش قبایل عمانی، غافری و هنا است. علمای فرقه اباضی به مناطقی چون افریقای شمالی، خلیج فارس، قیروان، طرابلس و ... نفوذ کرده و توانستند حکومت‌هایی تشکیل دهند.

## فرقه‌های اباضیه

فرقه اباضیه همچون سایر فرق دچار انشعابات شد. مهم‌ترین شاخه مذهبی اباضی معروف به اباضیه «وهیبیه» مغرب است، که خود را «اهل المذهب» و نیز «اهل الدعوة» می‌خوانند. آنان پیروان عبدالوهاب بن عبدالرحمان (۱۷۱-۲۰۸ هجری قمری) بودند. فرقه دیگر حارثیه است که هرچند مؤسس آن، حمزه کوفی بود و در مسئله «قدر» از عقاید «معتزله» پیروی می‌کرد، اما منسوب به عالم اباضی موسوم به حارث بن مزید است.

«طریفیه» که در حدود سال ۱۲۹ هجری قمری در عربستان جنوبی تأسیس شد، یکی دیگر از شعبه‌های اباضیه است که از یاران عبدالله بن طریف از اصحاب امام طالب الحق می‌باشند. از دیگر فرقه‌های اباضیه می‌توان به نُگَار، نَفَائِیه، خَلْفِیه، عُمَرِیه، حَسِینِیه، سِکَکِیه، حَفْصِیه و یزیدیه اشاره کرد.

## عقاید اباضیه

۱. اباضیه برخلاف ازارقه که از خوارج تندرو بودند، ازدواج با مسلمانان و میراث بردن از آنان را روا می‌شمرد و می‌گفتند: مرتکبان گناهان کبیره موحدند نه مؤمن.
۲. شهادت مخالفان علیّه دوستانشان را جایز می‌دانستند.
۳. درباره منافقان می‌گفتند: آنان در زمان رسول خدا ﷺ موحد بودند و کافر به گناه کبیره شدند نه کافر به شرک.
۴. آنان معتقدند: اوامر خداوند در قرآن «عام» است نه «خاص».
۵. اباضیه معتقدند که جایز است، خداوند رسولی را بدون دلیل و معجزه برانگیزد و بندگان را به آنچه بر وی وحی می‌شود مکلف فرماید.
۶. آنان معتقدند که هر کس زنا کند و یا سرقت نماید، اول حدّ بر او جاری می‌شود و بعد باید توبه کند. اگر توبه کرد آزاد است و الا باید به قتل برسد.
۷. آنان بر این عقیده‌اند که نمی‌توان به کسی مؤمن یا کافر گفت، چراکه وحی منقطع شد. و ابوبکر و عمر از دنیا رفته‌اند و امروز کسی نیست که حقایق را بیان کند و کافر را از مؤمن تمیز دهد. بدان جهت ما به کسی نمی‌گوییم که او مؤمن است یا کافر.



## پیدایش فرقه زیدیه و عقاید ایشان

**پرسش دوم. آیا زید بن علی علیه السلام در تأسیس فرقه زیدیه نقشی داشته است؟ چه تفاوتی بین عقاید این فرقه و عقاید شیعه امامیه وجود دارد؟**

پیدایش فرقه زیدیه به قرن دوم هجری بازمی‌گردد، آنان پس از امام حسین علیه السلام زید شهید فرزند امام زین‌العابدین علیه السلام را امام می‌دانند و امام سجاد علیه السلام را تنها، پیشوای علم و معرفت می‌شمارند. اکثر نویسندگان زیدی به‌جای امام سجاد علیه السلام حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام را امام خود می‌دانند. و زید امام پنجم شمرده می‌شود و پس از وی فرزندش «یحیی بن زید» و پس از وی «محمد بن عبدالله» و «ابراهیم بن عبدالله» را امام می‌دانند که همگی بر ضد خلفای اموی قیام کردند و شهید شدند. بعد از آن کار زیدیه انتظام نیافت تا اینکه «ناصر اطروش» که از اعقاب برادر زید بود، در خراسان ظهور کرد و در اثر تعقیب حاکم محل، از آنجا فرار کرده به سوی مازندران که هنوز مسلمان نشده بودند رفت و پس از سیزده سال تلاش، عده زیادی را مسلمان و به مذهب زیدیه درآورد، سپس به یاری آنان ناحیه طبرستان را مسخر ساخته و به امامت پرداخت و پس از وی اعقاب او تا مدتی در آن سامان امامت کردند.

نهضت زید در اصل مورد تأیید امام باقر و امام صادق علیه السلام بود. و بدین جهت آن دو امام به شیعیان خود به‌طور مخفیانه توصیه می‌کردند که با زید بیعت نمایند و عهد و پیمانی هم میان امام علیه السلام و زید منعقد شده بود که مسلماً اگر زید پیروز می‌شد، به آن عهد وفا و حکومت را تحویل امام معصوم علیه السلام می‌داد. ولی بسیاری از شیعیان خیال می‌کردند رهبر نهضت، زید بن علی است که با شمشیر قیام و خروج کرده و مردم را به رضا از آل محمد علیهم السلام فرامی‌خواند و مقصود از آل محمد علیهم السلام هم خودش است. بدین جهت برخی از شیعیان که از مظالم امویان به تنگ آمده بودند، زید را امام واجب الطاعة می‌دانستند و در مقابل این فکر انحرافی که به‌شدت گسترش می‌یافت کاری ساخته نبود؛ چون امام باقر و امام صادق علیهم السلام واقع امر را به‌خاطر رعایت «تقیه» علناً نمی‌توانستند بگویند. زید هم به‌خاطر حفظ جان امام، عهد و پیمانی را که با امام بسته بود نمی‌توانست آشکار کند؛ بنابراین جلوی این فکر انحرافی گرفته نشد و باعث شد زیدیه پدید آید که خود زید در پیدایش آن

کوچک‌ترین نقشی نداشته و بعید نیست که عقیده به امامت او بعد از شهادت دلیرانه‌اش پیداشده باشد؛ چون جایی دیده نشده که زید خود را امام نامیده باشد.

زید بن علی علیه السلام در بین سال‌های ۷۵ تا ۸۰ هجری متولد و در بین سال‌های ۱۲۰ تا ۱۲۲ شهید شده است. او در کوفه اقامت گزید. سپس به شام و در مجلس هشام بن عبدالملک حاضر شد و با او بحث و جدل کرد و پنج ماه زندانی شد و بعد از آن به مدینه و عراق بازگشت در سال ۱۲۰ هـ چهل هزار تن از مردم کوفه با او بیعت کردند، مردم را به «کتاب» و «سنت» و «جهاد» دعوت می‌کرد. فرمانروای بصره و کوفه در زمان او، یوسف بن عمر ثقفی بود. جنگ میان او و لشکریان اموی در گرفت، بعد از چند روز زید کشته شد، سر او را به دروازه دمشق آویزان کردند، جسدش را در خاکروبه شهر کوفه عریان بر دار کردند و بعداً سوزانیدند.

#### عقاید زیدیه

از نظر زیدیه، زید بن علی علیه السلام شرط امامت را قیام می‌دانست و این اصل، محور اساسی تفکر زیدی شد که در واقع پیاده کردن اصل امر به معروف و نهی از منکر به نیروی شمشیر بود؛ زیرا در غیر این صورت ظلم و ستم همه‌گیر می‌شد.

این بحث در واقع اصلی‌ترین بحث پیرامون فرقه زیدیه است. چون نقطه افتراق و جدایی شیعه امامیه و زیدیه در همین بحث است. زیدیه برای امامت شرایط زیر را لازم دانسته‌اند:

۱. از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام باشد، خواه از اولاد امام حسن علیه السلام باشد یا از فرزندان امام حسین علیه السلام.

۲. عالم به شریعت باشد تا بتواند مردم را به احکام دینی هدایت کند.

۳. زاهد، عادل، شجاع و سخی باشد.

۴. آشکارا به دین خدا دعوت کند، و برای یاری دین خدا قیام مسلحانه کند.

۵. امامت مفضول با وجود افضل جایز است و ...

به عقیده آنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بعد از او تصریح کرده‌اند که هر کس دارای صفات یادشده باشد، امام خواهد بود و اطاعت از او بر مسلمانان واجب است. این مطلب

را نص خفی نامیده‌اند، بالاین حال در مورد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام قیام مسلحانه را لازم نمی‌دانند؛ چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره آنان فرمود: «هما امامان قاما او قعدا»؛ یعنی حسن و حسین چه قیام کنند و چه قیام نکنند امام خواهند بود.

از مطالعه آثار منسوب به زیدبن علی به دست می‌آید که در مسائل مبدأ و معاد با عقاید امامیه هماهنگ است و بطلان بعضی عقاید زیدیه دلیل بر انحراف زیدبن علی نمی‌شود.

کلام زیدیه از نظر روش، عقل‌گراست چنانکه از نظر اصول و مبادی کلامی نیز با کلام عدلیه (امامیه و معتزله) هماهنگ است و مهم‌ترین اصول عدلیه را قبول دارند: الف) درباره صفات خبریه روش تأویل دارند، مثلاً یدالله را به نعمت و قدرت تفسیر کرده‌اند، برخلاف اهل حدیث و حنابله.

ب) رؤیت بصری خداوند را محال و مستلزم جسمانیت می‌دانند (موافق امامیه‌اند)

ج) عدل و حکمت الهی را مثل امامیه قبول دارند. (خدا را عالم و بی‌نیاز می‌دانند)

د) در مورد جبر یا اختیار انسان‌ها می‌گویند: خداوند خالق افعال بندگان نیست، چگونه خداوند آنان را به کاری که خود می‌آفریند، امر کرده، و از کاری که قضای الهی به تحقق آن تعلق گرفته است نهی کند. (مطابق نظر مفوضه اند)

هـ) خداوند فعل قبیح انجام نمی‌دهد و کسانی که گناه کبیره انجام دهند فاسق‌اند، نه کافرند و نه مؤمن.

مجموعه فقهی و حدیثی که به مسند امام زید معروف است، نخستین کتاب در فقه و حدیث زیدیه است که علمای زیدیه بر آن شرح‌هایی زده‌اند که مفصل‌ترین آن‌ها «الروض النظر فی شرح مجموع الفقه الکبیر» تألیف قاضی شرف‌الدین سیاهی است. در عبادات زیدیان در بعضی از مسائل که مایه تمایز شیعه و سنی است، روش شیعه را دارند، مانند: «حی علی خیر العمل» گفتن در اذان، پنج بار تکبیر گفتن در نماز میت، نخوردن ذبیحه (کشتار حیوان) نامسلمان، آنها به حرمت زناشویی با غیرزیدی معتقدند و متعه (ازدواج موقت) را جایز نمی‌دانند؛ بنا به آنچه گفته‌اند، زیدیه در اصول مذاق معتزله و در فروع فقه مذاق «ابوحنیفه» را دارند. امر به معروف و نهی از منکر را واجب و تقیه کردن را حرام

می‌دانند. برای ائمه خود قائل به معجزات و کرامات نیستند.

زیدیه به فرقه‌های متعددی چون جارودیه، سلیمانیه، صالحیه، بتریه، ابرقیه و... منشعب شده که هرکدام در اصول و فروع عقایدی ویژه‌ای دارند.

### تاریخچه فرقه اهل حق و عقاید آنان

#### پرسش سوم. سیر شکل‌گیری تیره‌های اهل حق و عقاید آنها چیست؟

«اهل حق» نامی است که «علی‌اللهیان» و «علویان» به خود نسبت می‌دهند و فرقه‌ای از غلات هستند که بعدها در اسلام پیدا شدند و آثاری از ادیان یهود، مجوس و مانوی در مذهب ایشان وجود دارد و قائل به حلول و تناسخ‌اند و علی‌علیه را مظهر خدا می‌شمارند. لقب «علی‌اللهی» را از جهت آنکه اینان قائل به الوهیت حضرت علی‌علیه می‌باشند، داده‌اند.

#### تاریخچه فرقه اهل حق

درباره تاریخچه اهل حق بین مورخان اختلاف‌نظرهای فراوانی وجود دارد، برخی معتقدند که در قرن دوم هجری توسط بهلول ماهی به وجود آمده‌اند، بعضی می‌گویند، در قرن چهارم شخصی از لرستان (بلوران) به نام مبارک شاه (بابا خوشین یا شاه خوشین) که از مادری باکره «ماما جلاله» زاده شده بود، مؤسس این فرقه بوده است و عده‌ای نیز قائل‌اند که در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم سلطان اسحاق ظهور کرد و به تجدید بنای ساختمان اعتقادی آئین مزبور پرداخت و با تشکیل مرام واحدی در بین اهل حق، اصول، قواعد و آداب رفتاری آن را وضع کرد.

از سوی دیگر اقطاب و سرسپردگان اهل حق اذعان دارند که در عالم آلت و از روز ازل وجود داشته‌اند. اما با این وجود برخلاف اظهارنظر اندکی از مورخان متعصب اهل سنت آنچه مسلم و انکارناپذیر است، اینکه این فرقه به هیچ‌وجه جزء انشعابات تشیع به حساب نمی‌آیند، بلکه از مصادیق بارز غالیان به شمار می‌روند که با تلفیقی از آئین زردشتی، مانوی، مسیحی، یهودی، کلیمی و افکار غالیان پس از اسلام، پی‌ریزی شده است و در حقیقت مرام آنها مجموعه‌ای از عقاید و تعلیماتی است که تحت تأثیر شدید افکار ملل و



نحل مختلفی است که به آنها اشاره گردید. تنها مشخصه اهل حق با تشییع صرف ارادت و اعتقادشان به وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که در این مورد بسیار از حد متعارف خارج شده‌اند و از حد شرک و غلو نیز گذشته‌اند.

در نسخه خطی نامه سرانجام آمده است که اهل حق از روز ازل وجود داشته و تعلیماتش به صورت سِر نزد انبیای الهی بوده و در هر عصری به عده انگشت‌شماری از یاران و اقطاب محرم به ودیعه گذاشته شده است، تا اینکه در قرن هفتم سلطان اسحاق اسرار ازلی اهل حق را در قالب قانونی به یاران و مریدان ابلاغ کرد، به همین سبب برخی وی را مؤسس این مسلک می‌پندارند.

نتیجه اقدامات سلطان سرانجام به تشکیل یک سیستم مذهبی مجزا و مستقل اما افراط‌گرا و بی‌پایه منجر گردید. هرچند که هنوز ریشه واقعی زمان تأسیس اهل حق بر تاریخ‌نگاران پنهان مانده است و در کتب قدیمی مربوط به فرق و ادیان از جمله ملل و نحل شهرستانی (قرن ۵ و ۶ق) نامی از این فرقه و تیره‌های آن برده نشده است. اما نباید از این واقعیت چشم‌پوشی کرد که سرسپردگان اهل حق در طول تاریخ با فاش نکردن اسرار اعتقادی و دینی خویش همواره سعی نموده‌اند، تا مرام و آئین خود را ازلی معرفی کنند. اهل حق را بانام‌های دیگری همچون یارسان، یارستان، آئین یاری، طائفه سان و ... می‌خوانند.

### خاندان‌های یازده‌گانه اهل حق

الف. خاندان اولیه: این تیره‌ها توسط خود سلطان اسحاق بنا نهاده شده‌اند، به‌همین جهت به این نام معروف گشته‌اند، که بر هفت قسم‌اند:

۱. شاه ابراهیمی‌ها: پایه‌گذار این تیره ابراهیم فرزند سید محمد گوره‌سوار و مادرش خاتون زینب دختر امیر خسرو لرستانی است که در قرن هشتم هجری می‌زیسته است.
۲. عالی قلندری‌ها: مؤسس این تیره، عالی قلندر مشهور به‌پیر رنگینه متولد قرن هشتم هجری است، که از طرف سلطان اسحاق به بغداد عزیمت نمود و در آنجا کشته شد و به دلیل عقیم بودن، سلطان اسحاق دده علی و دده حسین که از نزدیکان قلندر بودند، را به‌جای وی منصوب کرد.

۳. بابا یادگاری‌ها: بابا یادگار از طرف سلطان اسحاق مأمور تبلیغ آئین یاری در هندوستان بود و از طرف ایشان ملقب به یار زرده گردید. خیال و وصال از نائبان وی بودند، که پس از مرگش بر اُجاق او تکیه زدند.

۴. خاموشی‌ها: اکابر فرزند شیخ علی و نوه ابوالوفاء بنیان‌گذار خاموشی‌ها در قرن نهم است.

۵. خاندان‌های میرسور، سید مصفا (مصطفی) و حاجی بابو عیسی (باویسی) که در قرن هشتم به امر سلطان تأسیس شدند، سایر تیره‌های خاندان اولیه به شمار می‌روند.

خاندان‌های ذوالنوری، شاه‌حیاسی، بابا حیدری و آتش‌بگی که بعد از سلطان اسحاق پدیدار آمدند، به خاندان‌های ثانویه معروف گشتند، که در حدفاصل قرون یازدهم تا سیزدهم به وجود آمدند.

خاندان آتش‌بگی:

آتش‌بگی‌ها در دوران معاصر به دوشاخه ذیل منقسم می‌شوند:

۱. مشعشعی‌ها یا پیروان منصور میرزا

۲. نیازی‌ها و نوربخش‌ها

شاهپور میرزا نوربخش، سید ابراهیم والی زاده، نظام‌الدین و سام‌الدین مشعشعی از مشاهیر معاصر این تیره قلمداد می‌گردند.

برخی از محققان با توجه به اسناد و مدارک منتشره، اهل حق‌های امروزی را به سه گروه تقسیم کرده‌اند:

۱. گروه شیطان‌پرستان که بیشتر در «کرد» و «سر پل ذهاب» و نواحی مجاور آن و در

بین ایل «گوران» هستند، اینان شیطان را تقدیس می‌کنند و خوک را مقدس می‌شمارند و از گوشت آن می‌خورند و با طهارت مخالف‌اند.

۲. گروه علی‌اللهی که شامل تعداد بسیاری از طایفه‌های اهل حق می‌شود، اینان تصور می‌کنند که حضرت علی علیه السلام جسماً و ذاتاً خداست دین خود را جدا از اسلام می‌دانند و واجبات شرعی را قبول ندارند.

۳. گروه اهل حق‌های به‌ظاهر مسلمان، که خود را شیعه امامی می‌دانند، عقاید خود را

با عقاید شیعه امامیه اتصال دادند، و خود را اهل حق شیعه معرفی می‌کنند و مدعی شریعت هستند این مسلک به مکتب «نورعلی الهی» معروف گردید، ولی با وجود این هنوز مکتب نورعلی الهی با عقاید و تعالیم اسلام و تشیع سازگار نیست و گفتارهای آنها برخلاف معتقدات اهل تشیع است.

### عقاید اهل حق

عقاید و مبانی اساسی اهل حق، مخلوطی از اعتقادات تناسخی و حلول ذات، وحدت وجود، عرفان و تصوف التقاطی و مسائلی برگرفته از ادیان قدیم ایران و هند و برخی از مبانی مسیحیت و یهودیت بوده که بعضاً رنگ اسلامی به آن داده‌اند درحالی‌که هیچ مطابقتی با اصول مسلم اسلام و تشیع ندارد.

بنا بر عقیده اهل حق، خداوند هفت تجلی دارد که در هر تجلی وجود او لباس و جامه تازه می‌پوشد و چهار ملائکه که یار آن چهار ملک خوانده می‌شوند و با «رمز بار» پنج‌تن می‌شوند و در هر تجلی - اما هر دفعه به صورت دیگر - با او همراه‌اند.

در مکتب اهل حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقام الوهیت دارد. نویسنده برهان الحق می‌گوید: حضرت علی (علیه السلام) دو جنبه دارد: جنبه اول آنکه به دیده حق‌بینان مظهر الله است؛ یعنی آینه وجودش محل ظهور جلوه نور ذات حق است. جنبه دوم آنکه ظاهراً بشر است، به اعتبار اینکه مظهر الله است ذات او ازلی و ابدی خواهد بود و به اعتبار اینکه بشر است، چنانکه دیده شد قالب تهی نمود.

اهل حق علاوه بر حضرت علی بسیاری از رهبران خود را نیز خدا می‌دانند. به عقیده اهل حق، مسلک آنها از نظر آئین باطنی آخرین منزل (مرحله) وصل به خداست، آنها می‌گویند برای رسیدن به حق (خدا) بشر باید مراحلی را طی کند این مراحل عبارت‌اند از: نخستین مرحله شریعت (آئین پیامبران)؛ یعنی انجام آداب و مناسک و سنن ظاهری دین؛ مرحله دوم، طریقت یا اعمال و رسوم عرفانی است بعضی هم مرحله سوم به نام «معرفت»؛ یعنی معرفت، کامل به دین و تکامل بشری ذکر کرده‌اند. در این صورت شخص پیرو به مرحله «حقیقت» (حقانی)؛ یعنی وصل به خدا که مرحله چهارم باشد، می‌رسد. دیدگاه آنان نسبت به شریعت و پیامبران بر این اساس بوده و معتقدند که يك عده

از پیشوایان آنها در اعصار گذشته در جامه پیامبران و صحابه به حضرت رسول ﷺ و یاران امام حسین و حتی دوازده امام و عرفا و سلاطین به دنیا آمده و به ارشاد و هدایت مردم جهان پرداخته‌اند. اهل حق‌های شیعه در مورد امامت تعبیری شبیه به نبوت دارند، آنها اگرچه معتقد به امامت دوازده امام هستند ولی اعتقاد به امام و امام حسین را مطابق با تناسخ و حلول تعبیر می‌کنند به این معنی هر يك از دوازده امام را مظهر و یا جامه یکی از پیشوایان اهل حق می‌دانند.

از برجسته‌ترین ارکان اصلی اعتقادات اهل حق، تناسخ است. اینها می‌گویند طبق نامه سرانجام هر ذی‌روحی مظهر یا جامه روح دیگری از ماقبل است و انسان باید هزار مرتبه متولد شود و هر مرتبه در قالبی زندگی کند تا در هزار و یکمین مرحله بهشتی یا جهنمی شود و هر بار که می‌میرد لازم نیست به صورت انسان دیگری متولد گردد گاهی به صورت گاو، گاهی به صورت ناقه، گاهی به صورت سگ و گاهی ... و گاهی به صورت انسان. این عقیده اهل حق مستلزم انکار معاد است.

به عقیده ایشان در تن هر کس ذره‌ای از ذرات الهی موجود است و ظهور روحانی حق در صورت جسمانی پاکان و برگزیدگان، همیشه در گردش است و آن را در گردش مظهر به مظهر نامند. در این باره آنان به هفت جلوه پیاپی اند و می‌گویند هر بار خداوند حق تعالی با چند تن از فرشتگان مقرب خدا، به صورت اتحاد در بدنه‌ای خاکی «حلول» می‌نماید، این حلول به منزله لباس پوشیدن و کندن است، که آن را به فارسی جامه و به ترکی «دون» گویند.

اهل حق در هفته يك یا چند بار در جم‌خانه‌ها و با حضور پیر، جمع می‌شوند. تشکیلات جم معمولاً در شب‌های جمعه برگزار می‌شود و این مراسم با تشریفات خاصی اجرا می‌گردد. قبلاً به اندازه کافی نذر و نیاز در جم حاضر و به قصد دعا و خیر و عبادت با خلوص نیت و پاکی جسم و تجلی روح به پاکان انجام می‌شود، و آن را حلال مشکلات می‌دانند، و شرکت هفته‌ای یک‌بار در جم و جم‌خانه‌ها را به جای عبادت دائمی کافی می‌دانند.

اهل حق نماز نمی‌خوانند و به جای آن همان نذرونیازها را انجام می‌دهند. و روزه

مخصوصی دارند که سه روز است و به «مَرَنُو» و «قولطاس» مرسوم است. روزه مَرَنُو از آنجا رسم شده است که سلطان صحاك (اسحاق) و یارانش سه شبانه‌روز از ترس دشمنانشان در غار مَرَنُو پنهان شده و بی‌غذا ماندند و پس از نجات یافتن، آن را روزه مَرَنُو نام نهادند و این روزه در منطقه باختران (کرمانشاه) اجرا می‌شود. روزه قولطاس که اکثریت اهل حق‌های ایران و ترک‌زبانان در سایر استان‌های ایران و خارج از ایران انجام می‌دهند مربوط به یاران قولطاس و قوشچی اوغلی و شاه ابراهیم است که در وسط چله زمستانی سه شبانه‌روز زیر کولاک می‌مانند و پس از نجات از آن خطر جشن می‌گیرند (قول؛ یعنی اقرار و شرط، و طاس به منزله اینکه کولاک، مانند تاس بر سر آنان بود).

### تاریخ پیدایش فرقه نصیریّه

#### پرسش چهارم. شکل‌گیری فرقه نصیریّه به چه زمانی برمی‌گردد؟

درباره فرقه نصیریّه آراء و نظرات مختلفی وجود دارد که برخی از آن‌ها ناشی از تعصبات نسبت به فرقه شیعه امامیه نشأت‌گرفته و برخی هم سطحی بوده و منشأ آن عدم پرداخت عمقی به این مسئله است و ما ناچاریم قبل از هرگونه پیش‌داوری نظرات علما و سیره نویسان اعم از شیعه و سنی را نقل کنیم.

الف) ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (م ۶۵۵ق) در فصلی که برای ذکر کردن غلات شیعه و هم‌چنین نصیریّه بازکرده چنین می‌گوید: «نصیریّه فرقه‌ای است که محمدبن نصیر نمیری آن را تأسیس کرده است او از اصحاب ابی محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام بود. وقتی امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، ادعای وکالت امام زمان علیه السلام را نمود، ولی خداوند او را به‌خاطر الحاد و اینکه اهل غلو بود، رسوا کرد؛ پس ادعای رسالت و نبوت از جانب خداوند نمود و چنین ادعا کرد که امام دهم علی بن محمد الهادی علیه السلام خداست و او هم فرستاده از جانب اوست. سپس امامت امام یازدهم و دوازدهم را انکار نمود و کارش به‌جایی رسید که ادعای ربوبیت و خدائی نمود و قائل به اباحه محارم و تزویج محارم شد.»

ب) مرحوم کشی هم می‌گوید: فرقه‌ای قائل به نبوت محمدبن نصیر فهری نمیری شده‌اند و این مسئله به این خاطر بود که او ادعای نبوت کرد و چنین ادعا نمود که امام دهم امام علی بن الهادی خداست و او را فرستاده است. امام را خداوند و خود را پیامبر آن خدا

می‌دانست و دارای عقاید مختلف‌های هم بود که ما به‌خاطر عدم نیاز، ذکر آن را لازم ندیدیم.

ج) استاد جعفر سبحانی دربارهٔ این فرقه می‌گوید که حق این است که ابن‌نصیر شخصیتی بوده که قرار و آرام نداشته است و لذا دربارهٔ او مطالب غامض و پیچیده‌ای گفته شده است. گاهی او را از افاضل بصره می‌دانند و حال آنکه این مطلب ضعیف است. گاهی او را از اصحاب امام جواد علیه السلام می‌دانند و گاهی هم او از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام دانسته و او را غالی می‌شمردند.

د) در کتاب فرق و مذاهب گفته شده نصیریه یکی از فرقه‌های غلات است که در حق علی علیه السلام غلو نموده و قائل به الوهیت او شده است. آنان را انصاریه و علویه نیز می‌گویند. تاریخ پیدایش آنها را پنجم هجری و پیشوای این فرقه را شخصی به نام نصیر دانسته‌اند و هم‌اکنون نیز در شمال غربی سوریه به سر می‌برند.

اما این کلام با آنچه از علمای شیعه از جمله استاد سبحانی نقل شده تفاوت دارد. ایشان معتقدند که در کتاب‌های قدیمی و معروف ملل و نحل مانند فرق الشیعه نوبختی و مقالات الإسلامیین اشعری، الفرق بین الفرق بغدادی ذکری از آنان نشده است و تنها شهرستانی دربارهٔ آنان مختصری صحبت کرده است و این مطلب را می‌توان شاهی بر پیدایش آنان در قرن پنجم هجری دانست؛ زیرا نویسندگان یادشده یا قبل از قرن پنجم هجری می‌زیسته‌اند و یا اوایل قرن پنجم هجری حضور داشتند و از عبارت شهرستانی به دست می‌آید که این فرقه در زمان او شناخته شده بود و افرادی به دفاع از آن پرداخته‌اند.

حق مطلب این است که این فرقه در زمان ائمه معصومین علیهم السلام و نزدیک عصر غیبت؛ یعنی زمان امام حسن عسکری علیه السلام و امام علی النقی علیه السلام پدید آمده است. منتهی برخی این فرقه را نصیریه و گروهی هم نمیریه می‌دانند.

شواهدی دیگر نیز در دست است که پیدایش این فرقه بازگشت به زمان امام عسکری علیه السلام دارد. به‌عنوان مثال در کتاب شیعه در تاریخ چنین آمده است:

در روزگار امام حسن عسکری علیه السلام گروهی به نام نصیریه پیدا شدند؛ یعنی پیروان محمدبن نصیر فهری یا نمیری که پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام زیاد بودند، اما بعدها

کم شدند و تا به امروز باقی هستند. اکثر آنها در کوه‌های لاذقیه ساکن‌اند و ما چیزی از عقاید آنها نمی‌دانیم.

عبدالرحمن بدوی در کتاب تاریخ اندیشه‌های کلامی چنین می‌گوید: از نظر منشأ نژادی و قبیله‌ای چنین به نظر می‌رسد که هسته‌های اولیه نصیریه در کوه‌های علوین از قبایل یمنی همدان و غسان بهرا و تنوخ بوده که از دیرباز به آئین تشیع درآمده بودند. آن‌ها نخست در منطقه‌ای که از طبریه و جبل عامل تا حلب کشیده شده، اقامت داشتند و شمارشان محدود بوده، اما بعدها (پایان قرن سوم هجری) با هجرت تیره‌هایی از طی و غسان بر تعداد آنان افزوده شده است.

فرقه نصیریه که حسین بن حمدان خصیبی جنبلائی از آنان است پیروان محمد بن نصیر نمیری هستند که پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام به وجود آمدند. شیخ طوسی رحمته الله درباره محمد بن نصیر نمیری و عقیده او چنین می‌گوید: محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود و بعد از رحلت آن حضرت ادعای بابیت کرد و گفت: من باب امام زمان علیه السلام و صاحب او هستم و به علت الحاد و جهلی که از او ظاهر شد خدا رسوایش کرد و محمد بن عثمان (از نواب اربعه) او را لعنت کرد و از وی تبری جست.

برای جمع‌بندی مطلب و اظهار نظر نهائی باید گفت که آراء و نظرات و گفته‌های زیادی درباره این فرقه وجود دارد که بعضاً مضطرب است و با نظرات دیگر مخالفت دارد و از آنجاکه سخن واحدی در این زمینه یافت نشد بهتر آن است که تاریخ این فرقه را طبق گفته اهل تحقیق و نظر قرن سوم بدانیم و شاید مطالبی که درباره عقاید این فرقه گفته شده تا حد زیادی در تعیین تاریخ پیدایش این فرقه دخیل باشد.

البته یکی از دانشمندان سوری به نام هاشم عثمان تاریخ این فرقه را از سال ۴۸۸ به بعد می‌دانند و اظهار می‌کنند که آنچه به نصیریه از جهت غلو نسبت داده شده است صحیح نیست و آنچه در زمان امام عسکری علیه السلام اتفاق افتاده و فرقه‌ای که در آن زمان به وجود آمده، نصیریه است نه نصیریه؛ بنابراین، تاریخ آنان قرن پنجم می‌شود و نسبت‌هایی که به نصیریه داده شده همگی مربوط به فرقه نمیریه بوده و ربطی به نصیریه ندارد و طبق گفته‌های علمای معاصر نصیریه، این فرقه از شیعیان امامیه اثنی عشری بوده و فرقی با امامیه ندارند.

## فرقه قادیانیه و انحرافات آن

**پرشش پنجم: غلام احمد قادیانی با کدام انگیزه و چه عقایدی فرقه قادیانیه را به وجود آورد؟**  
قادیانیه یا احمدیه مذهب جدیدی است که منسوب به میرزا غلام احمد قادیانی (۱۳۲۸ - ۱۲۵۵ هـ / ۱۹۰۸ - ۱۸۳۵ م) است. میرزا احمد قادیانی از احفاد امیر برلاس عموی امیر تیمور گورکانی است. وقتی امیر تیمور ایالت کیس را به تصرف خود درآورد، این خاندان به خراسان کوچ کردند و تا اواخر قرن دهم در آنجا ماندند. و بعد به هندوستان برگشتند. مرکز بعدی این خاندان شهرستان قادیان واقع در ناحیه گرداس پور (پنجاب هند) بود. پدر غلام احمد، مرتضی نام داشت و حرفه اش طبابت بود. غلام احمد به تحصیلات اسلامی روی آورد و مقدمات و کتب متوسطه در منطق و حکمت و علوم دینی را نزد استادانی به نام های فضل الهی، فضل احمد، گل علی شاه فراگرفت. و نیز طب قدیم را از پدرش آموخت و بعد وارد خدمت دولت انگلیس شد و در عین حال به مطالعه کتب انگلیسی پرداخت. وی در شهر سیالکوت از سال ۱۸۶۴ تا ۱۸۶۸ مشغول به کار گردید.

میرزا احمد قادیانی ابتدا ادعای اصلاح و تجدید دین اسلام را داشت، بعد ادعای مهدویت و مسیح بودن کرد و در نهایت نیز به عقیده برخی ادعای نبوت نمود. در شبه جزیره هند، سابقه ادعای مهدویت، هم زمان است با ورود استعمار به این منطقه و افرادی چون سید محمد جونپوری هندی در سال (۹۰۱ق) سید محمد مشهدی، الینگالی در سال (۱۲۰۳) سید بن علی شاه هندی، هاشم شاه نوربخش، سید علی بن محمد موسوی و... جزو این مدعیان بوده اند، اما موفق تر از همه آنان میرزا احمد قادیانی بود که فرقه «قادیانیه» را بنیان نهاد.

میرزا غلام احمد در پنجاه سالگی به دنبال ادعای خواب نما شدن و دیدن چندین رؤیا، اعلام کرد که به او وحی نازل می شود و مجاز درگرفتن بیعت از مردم گردیده و از جانب خدا به رهبری برگزیده شده است و در سال های بعد نخست ادعای مسیح موعود بودن و مهدویت نمود و سپس ادعای نبوت کرد... وی ادعای تجسم روح محمدی در خود نمود... وی هم چنین جهاد با سیف را لغو و تحریم کرد و نیز وفاداری به انگلیسی ها را از واجبات شمرد.



از آنجا که میرزا غلام احمدخان در عین ادعاهای فوق، دین اسلام را قبول دارد و خود را مجدد و مصلح آن می‌داند در انتقاد و نقد کلی بر آیین وی می‌توان از مباحث اسلامی در ردّ ادعاهای وی استفاده کرد بنابراین نقدهای کلی بر مذهب وی را در موارد زیر خلاصه می‌کنیم.

### الف) مبارزه با نبوت اسلامی

غلام احمد هرچند ابتدا ادعای اصلاح و تجدید دین اسلام را داشت، ولی برای رسیدن به مقاصد دنیوی خود دو کار مهم انجام داد:

اولین کار وی انکار خاتم‌النبیین بودن پیامبر اسلام حضرت رسول اکرم ﷺ بود و خاتمیت مورد تأکید قرآن را به معنی زینة النبیین گرفت و انتهای نبوت به پیامبر اسلام را انکار کرد. دومین کار وی، ادعای نبوت بود. وی خود را پیامبر معرفی می‌کرد و می‌گفت: «من صادق هستم مانند موسی، عیسی، داود و محمد ﷺ و خداوند برای تصدیق من، آیات آسمانی که بیش از ده‌ها هزار آیه است فرستاده و قرآن و رسول بر من شهادت می‌دهند و پیامبران زمان بعثت مرا که همین عصر است معین کرده بودند.

### ب) ابراز عقاید التقاطی

میرزا غلام احمدخان فردی فرصت‌طلب بود و برای رسیدن به قدرت، دست به هر اقدامی می‌زد. وی ابتدا وارد خدمت دولت انگلیس شد و از سال ۱۸۶۰ م تا ۱۸۶۵ م در شهر سیالکوت مشغول کار بود، از آن‌پس از خدمت دولتی کناره گرفت و در حدود چهل‌سالگی کتاب مذهبی خود را که «براهین احمدیه» نام دارد منتشر کرد که در آن ادعای دفاع از اسلام را داشت و بعد از اقبال مردم به وی در پنجاه‌سالگی به دعوت بشارت خود پرداخت و دعوی کرد که از جانب خدا به او وحی می‌رسد و اجازه دارد بیعت بپذیرد و در سال ۱۹۰۴ م خود را مسیح و مهدی موعود و تارا کریشنا خواند. و بدین ترتیب خواست تا هم دل مسیحیان را به دست آورد و هم از میان مسلمانان و هندوان پیروانی گردآورد و با آمیختن اعتقادات مسلمین، هندوها و مسیحی‌ها به هر صورت که شده فرقه‌ای جدید تأسیس کند. وی عقیده داشت که حضرت عیسی به دار آویخته نشد بلکه فرار کرد و در منطقه کشمیر وفات یافت و قبری که اکنون به نام قبر بوذاسف در منطقه کشمیر وجود دارد قبر حضرت عیسی است. و در جواب مسلمانان که می‌گفتند، طبق نص قرآن و احادیث،

حضرت عیسیٰ علیه السلام مُرده و به هنگام ظهور مهدی علیه السلام رجوع خواهد کرد می‌گفت: منظور از آن مسیح، خود من هستم و بدین ترتیب خود را مسیح قلمداد می‌کرد.

### ج) همکاری با استعمار انگلیس

دولت انگلیس برای استمرار استعمار خود در ممالک اسلامی سعی می‌کرد تا وحدت اسلامی را از بین برده و با دامن زدن به اختلافات دینی و مذهبی هرگونه مقاومتی را از میان بردارد و برای رسیدن به این هدف دست به تأسیس فرقه‌های جدید و حمایت از فرقه‌های انحرافی زد به‌گونه‌ای که بهائیت را در ایران مورد حمایت قرارداد، در شبه‌جزیره عربستان وهابیت را محکم کرد و در شبه‌قاره هند نیز به تقویت غلام احمد قادیانی و تأسیس فرقه قادیانیه دست یازید و توانست از این دست‌پرورده خود بهره‌برداری لازم را بکند که به دو نمونه اشاره می‌شود.

#### ۱. انکار جهاد

به هنگام استعمار هند توسط دولت انگلیس، عبدالعزیز دهلوی یکی از علمای آن زمان در سال ۱۸۰۳م علیه انگلیس اعلام جهاد کرد. و سایر علما نیز از وی پیروی کردند و این اقدام استعمار انگلیس را به‌شدت به وحشت انداخت و برای فرونشاندن قیام‌های مردمی از میرزا غلام احمد قادیانی در مورد جهاد استفتا کرد و میرزا احمد اعلام نمود که امروزه جهاد برداشته شده و نمی‌توان جهاد کرد. و بدین ترتیب به حمایت از انگلستان و در مخالفت با سایر علما جهاد را حرام اعلام نمود.

#### ۲. اعلام وفاداری به انگلیسی‌ها

علاوه بر این‌که جهاد را ممنوع کرده بود وفاداری به انگلیسی‌ها را از واجبات می‌شمرد. و بدین ترتیب نشان می‌داد که تا چه حد از حامیان خود حمایت می‌کند و چه دست‌های پنهان و آشکاری وی و طرفداران وی را برای اختلاف‌افکنی در میان مسلمانان و از بین بردن وحدت اسلامی، سرکار آورده‌اند.

در نهایت می‌توان گفت تأسیس فرقه قادیانیه عملی سیاسی بود که برای شکستن اتحاد مسلمین به وجود آمد و حرف جدیدی برای ارائه نداشت و امروزه هم اگر به حیات خود ادامه می‌دهد به دلیل حمایت‌های دولت‌های استعماری است والا دلیل دیگر برای استمرار حیات این فرقه ساختگی وجود ندارد.

## پیدایش فرقه دروزیه و عقاید آنان

**پرشش ششم: بین اسماعیلیه و فرقه دروزیه چه ارتباطی وجود دارد و عقاید خاص این فرقه چیست؟**

دروزیه از شاخه‌های فرقه اسماعیلیه است. از میان گروه‌های اسماعیلیه فرقه مبارکیه، گروهی بود که می‌گفت: امامت در نسل اسماعیل باقی‌مانده و بعد از وی امامت به محمدبن اسماعیل و سپس فرزندان او رسیده است.

بعدها این گروه در مصر و شمال آفریقا، حکومت فاطمی را تأسیس کردند که خلفایشان ادعای امامت داشتند. یکی از این خلفا الحاکم بامر الله بود که «حمزّه بن علی درزی» را به شام فرستاد تا ریاست دعوت اسماعیلیه را در آن منطقه به عهده بگیرد. درزی در مدت کوتاهی به ترویج مذهب اسماعیلی در منطقه شام پرداخت، ولی وقتی در سال ۴۱۱ ق خیر وفات الحاکم بالله به وی رسید، وی آن را منکر شد و گفت: الحاکم بالله غایب شده و بازخواهد گشت، و بدین‌وسیله فرقه دروزیه که انشعابی از اسماعیلیه بود، را بنیان نهاد.

بعدها چون این فرقه کتب و آثار مذهبی و کلامی خود را از دیگران مخفی نگه می‌داشتند، اقوال مختلفی در مورد آن‌ها و اعتقاداتشان، مطرح شد و تاکنون توصیف روشنی از مذهب و مرام آن‌ها ارائه نشده است، به‌گونه‌ای که استاد سبحانی، در کتاب المذاهب الاسلامیه، می‌نویسد: «چون اعتقادات دروزیه در خفا و کتمان است... ما از کسانی هستیم که در مورد این طایفه چیزی نمی‌گوییم تا احوال آنها روشن شود.» با این همه می‌توان طبق مطالبی که در کتاب‌های مختلف در مورد آنان ذکر شده قضاوت کرد و انتقادات کلی را به‌صورت ذیل معروض داشت.

### ۱. حلول

می‌گویند: «درزی نخستین کسی است که قائل به «الوهیت» الحاکم بامر الله خلیفه فاطمی شد و می‌گفت که: عقل کلی در آدم ابوالبشر حلول کرد و به‌صورت او تجسد یافت و از وی به دیگر انبیا انتقال می‌یابد تا به حضرت محمد ﷺ و ائمه و خلفای فاطمی رسید...» بعد از او دروزیه معتقد شدند که: الحاکم بالله (۳۷۵ - ۴۱۱) صورت ناسوتی خداوند است و او خدای واحد و فرد و صمد و منزّه از ازواج و عدد است و موحد روزی کسی است که اقرار کند در آسمان و زمین جز او خدایی نیست و او را به صفات: مولانا، مولانا سبحانه، لامعبود

سواه، لیس له شبه فی الجسمانیه و لا ضد فی الجرمانیین و لا کفو فی الروحانیین و... توصیف کند.

بنابراین دروزیه علاوه بر عقیده حلول خداوند در جسم آدمی که از حیث عقلی و فلسفی مردود و جزء عقاید خرافی به شمار می‌رود، به تشبیه، تجسیم و... نیز اعتقاد دارند و نمی‌توان آیین آنان را جزو آیین‌های توحیدی به شمار آورد. و این‌که خود را گاهی موحد می‌نامند به این دلیل است که می‌گویند: تنها کسی که خداست، الحاکم بامرالله است.

## ۲. تناسخ

دومین مطلبی که به دروزیه نسبت داده می‌شود، عقیده تناسخ است که حتی شخصی چون بستانی که سعی در دفاع از فرقه دروزیه دارد در دایرةالمعارف خود انتساب این عقیده به دروزیه را قبول دارد. طبق این اعتقاد نیکان به صورت زیبا متناسخ می‌شوند، اما بدان به صورت سگان درمی‌آیند. از این عمل تعبیر به «تقمّص» می‌کنند و می‌گویند: تعداد ارواح محدود و معدود است و جسد انسانی حکم لباس را دارد و این ارواح به هنگام مرگ از این لباس خارج شده به لباس دیگر درمی‌آیند.

علاوه بر نقدهایی که در کتاب‌های کلامی بر عقیده تناسخ وارد شده، این نقد هم وارد است که طبق اعتقاد فوق باید نفوس انسانی ثابت باشند و در جهان افزایش جمعیت نداشته باشیم، و اگر قبول کنیم که روح انسان‌های بدکار بعد از مرگ در جسد سگان درمی‌آید، باید در طول زمان از تعداد جمعیت انسان‌ها هم کاسته شود، درحالی‌که این برخلاف واقعیت موجود است: زیرا نه تنها از تعداد انسان‌ها کاسته نمی‌شود، بلکه هرروز بر تعداد آنها افزوده می‌شود.

## ۳. اسقاط تکالیف

گفته شده است که درزی بنیان‌گذار مذهب دروزیه به نوعی مروج اباحه‌گری بوده و می‌خواری و ازدواج با محارم را جایز شمرده است. ولی در سایر کتاب‌های فرق و مذاهب به این مطلب چندان تأکید نشده و گفته شده است که دروزیان به سقوط تکالیف اسلامی از قبیل نماز، روزه، زکات، حج و... اعتقاد دارند و مثلاً می‌گویند: روزه باطنش همان سکوت است چنانکه در قرآن کریم می‌گوید: «فکُلّی و اشربی و قرّی عیناً فاماترین من البشر- احداً فقولی ائی نذرت للرحمن صوماً...: بخور، بنوش و چشمت را روشن دار و هرگاه کسی از

انسان‌ها را دیدی، بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام، بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گوییم».

چنین تحریف و تأویل‌هایی از قرآن دلیل بر باطنی‌گری و نوعی اباحه‌گری مؤمنین به آیین دروز است و آنان را از جرگهٔ مسلمین خارج می‌کند.

#### ۴. تقسیم جامعه به دو صنف

از دیدگاه دروزیه، کسانی که متدین به آیین دروز هستند به دو صنف تقسیم می‌شوند: الف: «عقال»: این‌ها به تمام احکام آیین دروز عمل می‌کنند و از استعمال دخانیات و مشروبات و لذات دنیوی اجتناب می‌کنند و به اندازه کمی از زندگی اکتفا می‌کنند. و تنها این‌ها حق مطالعه کتاب‌های دروزی را دارند.

ب: «جهال»: این صنف در مقابل «عقال» قرار دارند. و اجازه دارند که دخانیات استعمال کرده و از مشروبات و لذات مادی و دنیوی استفاده کنند، ولی حق ندارند قرآن را مطالعه کنند یا متون مقدس دروزی را بخوانند، به همین خاطر آن‌ها را جهال می‌نامند.

نکته اساسی این است که اگر آیین دروز برای هدایت انسان‌ها آمده، چه دلیلی دارد که تنها عده‌ای از آن بهره بگیرند و دیگران از عمل به احکام آن معاف باشند. و اگر کتاب‌های آن‌ها دفتر معرفت است، چرا باید عده‌ای از دست یازیدن به این دفتر معرفت منع شوند؟ مگر انسان‌ها همه یکسان نیستند و همه آن‌ها حق رسیدن به هدایت و رستگاری را ندارند. در نهایت باید گفت که مطالعه تاریخ تأسیس فرقه دروزیه نشان می‌دهد که بنیان‌گذاران این فرقه هدفی جز رسیدن به قدرت و حاکمیت نداشته‌اند و برای دست یافتن به هدف خود، هرگونه بدعت و قانون خلاف فطرت را جایز شمرده و تکالیف اسلامی که مانع اهداف آن‌ها بوده را ساقط ساخته‌اند و ادامه‌دهندگان راه آنان نیز برای حفظ موقعیت و مقام خود همچون پیشینیان چنان تحریف‌ها و بدعت‌هایی را به وجود آورده‌اند که امروزه تنها می‌توان ادعا نمود که دروزیه از فرقه‌های اسلامی است والا هیچ اثری از اسلام در میان آن وجود ندارد و شاید به همین دلیل است که آنان در نزد مسلمانان می‌گویند: ما مسلمانیم و در میان نصاری خود را مسیحی معرفی می‌کنند.